

تصحیح و انتقاد

اطلاع یافتیم که همکار دانشمندان آقای حسن قاضی طباطبائی استاد دانشکده ادبیات در ضمن مطالعات شخصی یادداشت‌هایی حاوی نکات تصحیحی و انتقادی تهیه کرده‌اند. چون انتشار این یادداشت‌های مفید متضمن سود فراوان برای خوانندگان نشریه دانشکده ادبیات تبریز بود از ایشان خواهش شد آن یادداشت‌ها را برای چاپ در اختیار نشریه دانشکده ادبیات بگذارند. آقای قاضی طباطبائی با سعه صدری که ایشان راست این خواهش اداره نشریه را پذیرفتند و موافقت کردند در هر شماره قسمتی از آن یادداشت‌ها بچاپ برسد. با سپاسگزاری از همکار محترم آقای قاضی طباطبائی در این شماره قسمت اول یادداشت‌ها را که درباره دیوان قاضی با تصحیح و حواشی آقای محمدجعفر محبوب است درج می‌کنم.

دیوان حکیم قاضی شیرازی

با تصحیح و مقدمه بقلم = محمدجعفر محبوب. بنگاه ادب کبر تهران سال ۱۳۳۶

کسانی که در شعر و ادب فارسی دقیق و صاحب نظر هستند بر این قضیه اتفاق دارند که یگانه شاعر فحل و مقتدر ایران در دوره قاجاریه بدون تردید و شبهه حکیم قاضی شیرازی است که متأسفانه بر اثر افراط در میگساری و کوشش در عیش و مستی بزودی رخت از جهان بر بسته و آنهمه سخنان آبدار و جواهر تابناک را که در سینه خود جمع کرده بود با خود بخاک برده است دیوان این

شاعر نامدار را بطوریکه اهل فضل میدانند در طهران و تبریز و هندوستان بایک رشته توضیحات و شرح لغات بچاپ رسانده‌اند و اینجانب بحکم تربیت خانوادگی و باقتضای ذوق و رشته تحصیلی و اختصاصی خود در دیوان این گوینده فصیح و خوش‌بیان بسیر و مطالعه پرداخته و حتی مقدار کثیری از اشعار و قصائد معروف و مشهور او را که ارباب سخن در جودت و استحکام ابیات آنها متحدالکلمه بوده و بدیده اعجاب و تحسین بسوی آنها مینگرند بحافظه خود سپرده‌ام و در مواقع فراغت و در صورت اقتضاء گاهگاهی آن محفوظات را تکرار و وقت خود را خوش و کام خود را شیرین میسازم چاپهای سابق این دیوان که بنظر نگارنده رسیده بود از اشتباهات و اغلاط چاپی بطوریکه مسلم است خالی نبود و اینجانب نیز از چاپ بنگاه امیر کبیر که در تجدید و احیاء آثار گذشتگان شوقی جانسوز دارد و هر روز با انتشار و تجدید طبع یک اثر گرانبها خدمت مهمی را بعالم معارف و مطبوعات مملکت و کشور محبوب انجام میدهد، بکلی بی‌الاع بودم تا اینکه چند روز قبل در کتابخانه دانشکده ادبیات تبریز که مشغول مطالعه و بررسی فهرست آنجا بودم یکمرتبه بنام این دیوان و بنام ناشر محترم آن تصادف کردم و از این حیث وجد و سروری بر من دست داد که شرح آن در این مختصر میسر نیست این چاپ که با تصحیح و حواشی فاضل محترم آقای محمد جعفر محجوب به بازار فضل و ادب عرضه گردیده است نسبت بطبعهای سابق از هر حیث رحجان و برتری داشته و گذشته از توضیحات لغوی و اشاره بنکات و قضایای تاریخی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و خوبی حروف و روشنی چاپ و سایر مزایا که قلم ناچیز من قدرت توصیف و تجسیم همه آنها را ندارد، محتوی است بریک مقدمه فاضلانه و محققانه که بقلم آقای محجوب بر اول آن دیوان الحاق گردیده و شخص در موقع خواندن آن سطور تقریباً بتمام جزئیات زندگانی قاآنی واقف و پرده ابهام از روی اوضاع حیاتی آن شاعر توانا بکلی برداشته میشود و حق هم این بود که آن مقدمه عالمانه

و ادیبانه را نویسنده‌ای مانند محبوب برشته تحریر میکشید تا حق مطلب ادا میشد و گرنه از سایرین و از امثال من که صلاحیت تصدی و مباشرت این قبیل کارهای علمی و ادبی را نداریم ساخته و متصور نبود.

اگرچه بنده سعادت حضور و ملاقات آقای محبوب را درک نکرده و از فیض صحبت و مجلس ایشان برخوردار نگشته‌ام اما بر اثر خواندن آثار قلمی ایشان در جرائد و مجلات و در مجله نفیس (راهنمای کتاب) و بالخاصه حواشی منظومه ویس و رامین از دور ارادت‌ی بهم رسانده و غائبانه مرید فضل و معلومات و اطلاعات ادبی ایشان گشته‌ام (الاذن تعشق قبل العین احیاناً).

با این محاسن و مزایا که در باب طبع این دیوان ذکر شد بدبختانه در حواشی آن یک رشته توضیحات ادبی و لغوی و تاریخی داده شده است که در ماخذ معتبر و کتب اساسی عیناً ضد و عکس آنها را درج کرده‌اند و شخص در موقع تطبیق مطالب دچار تعجب و بلکه حیرت می‌گردد و اینجانب که امروزها فراغت‌ی بدست آورده بودم تمام مندرجات آن حواشی را با دقت تمام خواندم بعضی ملاحظات و انتقادات بنظم رسید که اینک آنها را محض روشن شدن حقیقت و جلوگیری از شیوع و انتشار مطالب ناروا در نشریه دانشکده ادبیات بچاپ میرسانم شاید برای جمعی از دانشجویان و متعلمان مفید واقع گردد و بالاخره صحیح از شقیم تشخیص داده شود.

در این ملاحظات و نظریات عین ابیات محض جلوگیری از ضایع شدن وقت نوشته نخواهد شد فقط با اشاره بشماره صفحات دیوان و درج حواشی آقای محبوب، نظریات و اعتراضات خود را با نشان دادن مدرک و ماخذ مهم و معتبر بعرض خوانندگان محترم خواهم رسانید تا که قبول افتد و که در نظر آید.

۱- در مقدمه دیوان در صفحه ۱۹ نوشته‌اند که (معبله) بمعنی سرنیزه عریض و طویل است و حال آنکه برطبق نوشته منتهی‌الارب و المنجد بمعنی پیکان پهن و دراز است و صاحب منتهی‌الارب جمع این کلمه را معادل نوشته اضافه نموده

است که معادل نام موضعی هم هست :

۲- در صفحه ۴ جناب بکسر اول صحیح نیست بلکه بفتح اول است ابن منظور در لسان العرب گوید : والجناب ، بالفتح و الجانب : الناحیه والفناء و ما قرب من محللة القوم والجمع اجنبه مرحوم عبدالرسولی در حواشی خود بردیوان خاقانی جناب را (جلو خان خانه) معنی کرده و این معنی از (آستانه) که تفسیر کرده‌اند مناسبتر بنظر میرسد :

آنکه از جناب شاه بجنّت برد نشان رشک گران بجنّت مأوی برافکند^۱
 ۳- در صفحه ۵ مرقوم داشته‌اند که مسجد اقصی مسجدی است که ظاهراً در آسمان قرار دارد الخ این روایت در هیچیک از مآخذ معتبر ذکر نشده بلکه صاحبان سیره و مفسرین و مورخین بر این قضیه اتفاق دارند که آن مسجد در بیت المقدس واقع شده و یاقوت در معجم البلدان وصف آن مسجد را بشرحی هر چه تمامتر ذیل ماده مقدس آورده و ما نیز عین عبارت انساب الاشراف بلاذری را برای حصول اطمینان قارئین محترم در اینجا نقل مینمائیم :

قالوا : و أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ مَسْجِدِ الْخِرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَ هُوَ مَسْجِدُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِسَنَةِ ۱۰ وَيُقَالُ بِشَافِيَةِ عَشْرِ شَهْرٍ ۱۱

۴- در صفحه ۲۸ اظهار کرده‌اند که افحوان بفتح اول است و حال آنکه در المنجد بضم اول نقل گردیده و جمع آنرا افاحی و افاح نوشته است .
 ۵- در صفحه ۷۶ نوشته‌اند (رحا) بضم اول بمعنی آسیا است در صورتیکه برطبق ضبط الغنجد و مختار الصحاح اول آن مفتوح بوده و باید آخر آنرا اگر مقصور بخوانیم با یا نوشت نه بالف ، چنانکه در دیوان چاپ کرده‌اند .

۱- خاقانی چاپ عبدالرسولی صفحه ۱۴۶ . ۲- انساب الاشراف صفحه ۲۵۵
 مصحح دکتر محمد حمید الله . و رجوع شود بسیره ابن هشام جلد ۲ صفحه ۱ چاپ محمد محبی الدین عبدالحمید .

۶- در صفحه ۷۷ نوشته‌اند که رباب بضم اول صحیح است در صورتیکه در کتب لغت بفتح اول ضبط کرده‌اند صاحب قاموس گوید: والرباب السحاب الایض واحدته بهاء و آله لهو یضرب بها و ممدود بن عبدالله الواسطی الربابی یضرب به المثل فی معرفة الموسیقی بالرباب و در مختار الصحاح هم بفتح اول ذکر شده است.

۷- در صفحه ۸۴: نوشته‌اند که نطق بکسر اول بمعنی گردن بند است و حال آنکه لعویون آنرا کمر بند معنی کرده‌اند صاحب قاموس آنرا بروزن کتاب ضبط کرده و شرح بستن آنرا در ذیل ماده (نطق) آورده است.

۸- در صفحه ۱۴۳ سمر را هم بمعنی قصه و افسانه گرفته‌اند و هم بمعنی افسانه گفتن، این استنباط صحیح نیست زیرا که سمر بروزن نصر بمعنی داستان گفتن است^۱ و اگر سمر را در این بیت بمعنی مشهور و معروف بگیریم انطباق اولی است.

۹- در صفحه ۷۸ نوشته‌اند لباب بضم اول جمع لب است این مسئله صحیح نیست زیرا که اولاً جمع لب، الیاب و الیب و البب نیاید و ثانیاً مطابق نوشته قاموس والمنجد لباب مفرد بوده و بمعنی برگزیده و خالص و مغز گردو و امثال آن استعمال میشود.

۱۰- اینکه در صفحه ۲۰۵ نوشته‌اند که این حاشیه از تکلیله و دمنه چاپ استاد محترم جناب آقای قریب مدظله‌العالی نقل شده است اینجانب بصفحه ایکه اشاره رفته است رجوع کردم ولی آن مطلب را ندیدم و از طرف دیگر حاشیه معهود با متن ابدأ تناسبی ندارد بلکه مراد از فذلك بروزن مدرک در این شعر بدون تردید بقیه و خلاصه است و آن اصطلاح که در بین اهل دفتر و مستوفیان دیوانی معمول بوده و فذلك بروزن مدارک را در مورد جمع حساب پس از تفصیل بکار میسازند در اینجا صادق نیست حتی شعرای مهم مانند خاقانی خود فذلك بروزن

۱- رجوع شود به (المنجد).

مدار ک را بمعنی خلاصه و مجمل استعمال نموده اند :

تا حشر فذلک بقا باد توفیق تو داد گستران را

۱۱- در صفحه ۲۰۷ نوشته شده است که مغرس و منبیت بفتح اول و سیم است

در صورتیکه در المنجد هر دو بکسر حرف سوم ضبط گردیده است .

۱۲- در صفحه ۲۱۲ (اجم) را نیز از معنی کرده اند و حال آنکه معنی لغت

مذکور جنگل و بییشه است و این کلمه بتصریح المنجد جمع بوده و مفردش «اجمه»

است و جمع الجمع آن (آجام) می آید .

۱۳- در صفحه ۲۴۰ نوشته شده است که نعامه بضم اول بمعنی شتر مرغ است

و حال آنکه در کتب لغت این کلمه را بفتح اول نقل کرده اند .

۱۴- در صفحه ۲۷۹ مرقوم داشته اند که (اکار) بضم اول بمعنی زارع است

در صورتیکه صحیح آن بفتح اول بوده و جمع آنرا در کتب لغت (اکره و اکرون)

یاد کرده اند .

۱۵- در حاشیه صفحه ۴۵۴ نوشته اند که چون حضرت رسول اکرم رحلت

خویش را نزدیک یافت لشکری برگزید و اسامه بن زید (بفتح همزه) را که

یکی از صحابه بود امیر آن لشکر ساخت الخ و حال آنکه بضم اول صحیح است

و آن برای شیر علم جنسی است و اگر بفتح اول هم آمده باشد چنانچه در منتهی الارب

اشاره کرده است لغتی است در اسامه که مهجور و متروک است .

۱۶- در صفحه ۴۴۹-۴ نوشته اند که راقو معرب راو که بوده و آن بمعنی صاف و لطیف و

پالوده هر چیز باشد البته اشاره کرده اند که این مطلب را از برهان قاطع برداشته اند

اما جواباً یاد آوری میشود که با مراجعه بکتاب جوالیقی و لسان العرب معرب

بودن این کلمه بدست نیامد و اگر معرب بودن آن صحیح میبود حتماً در مآخذ

معتبر بدان اشاره میشد تا نایباً خود راقو بمعنی (مصفاة) است نه بمعنی صاف و

لطیف و پالوده هر چیز .

۱۷- صفحه ۵۰۳ نوشته‌اند **سَعَالٌ** بفتح اول بمعنی سرفه است در صورتیکه

بضم اول صحیح است .

۱۸- در صفحه ۵۰۵ نوشته‌اند که **حِجَالٌ** بکسر اول جمع **حِجَلَه** است ولی از

معنی آن لغت و ضبط آن خودداری کرده‌اند محض توضیح عرض می‌شود که **حِجَال** حج **حِجَلَه** بفتح اول و دوم بوده و آن بمعنی اطافی است که جهت عروس آنرا می‌آریند و جمع دیگر این کلمه را **حِجَل** بفتح حاء مهمله و جیم معجمه ضبط کرده‌اند رجوع شود بلسان العرب والمنجد وغیره .

۱۹- در صفحه ۵۴۲ نوشته‌اند که **جَمَامٌ** بمعنی برتری و کثرت است بر این

حاشیه دو ایراد متوجه است یکی آنکه ضبط این کلمه را تعیین نکرده‌اند دیگر آنکه معنی کثرت و برتری در این موزن مراد نیست و توضیحاً عرض می‌شود که **جَمَام** از لغات مثلثه بوده و معنی آن در کتب لغت و در استعمالات شعرا بمعنی استراحت و تنبلی و امثال این آمده است متنبری در یکی از قصاید خود که بدین مطلع شروع می‌شود :

ملومکما یجبل عن الملام و وقع فعاله فوق الکلام

لغت **جَمَام** را بهمین معنی که عرض شد بکار برده و از آن مطلقاً استراحت و کار نکردن را در نظر گرفته است چنانکه گوید :

وما فی طبه انی جواد اضر بجسمه طول الجمام

و عکبری در شرح این بیت می‌نویسد **الجمام ضد التعب و قاننی هم همین معنی را در نظر گرفته است .**

۲۰- در صفحه ۵۴۳ مرقوم داشته‌اند که بر از بضم اول بمعنی فضل انسانی

است و حال آنکه مطابق نوشته لغویون عرب بکسر اول است (رجوع شود بمختار الصحاح والمنجد) .

۲۱- در صفحه ۵۷۱ اظهار نموده‌اند که **قَمَلٌ** بضم اول و تشدید دوم بمعنی

شپش است در صورتیکه معنای **قَمَلٌ** که در قرآن مجید هم آمده است همان کنه است که بران شتر و گوسفند می چسبد و بالاخره آنرا از پای درمی آورد معادل کلمه شپش در زمان عربی **قَمَلٌ** بفتح اول و سکون ثانی بود و **قَمَلٌ** در اینجا ابداً مراد نیست و اگر در شعر معهود **قَمَلٌ** خوانده شود وزن شعر بکلی مختل می گردد و اینکه در بیت دوم قاآنی لفظ **رَشْگ** را بکار برده است نیز این معنی را می رساند که مراد شاعر **قَمَلٌ** است نه **قَمَلٌ** آنجا که می گوید :

زان رشک ریزه ها که چو خشخاش دانه ها است خاک ستم بدیده نوم و کَری ز نیم
خشخاش بین که بر تن ما تیغ می زند ز انسان که تیغ بر تن خشخاش ما ز نیم
شب تا بصبح همچو مریدان بایزید ناخن چو تیغ بر تن خود از جفا ز نیم

۲۲- در صفحه ۵۸۰ نوشته اند که **سَمَنٌ** بفتح حتمین بمعنی فر بهی است اما در

المنجد آنرا بکسر اول و فتح دوم ضبط کرده است .

۲۳- در صفحه ۶۴۲ نوشته اند که میزاب واژه عربی بوده و بمعنی قنات و کاریز است و حال آنکه بقرینه آوردن مناسک حج مقصود از میزاب در اینجا بالاترید همان ناودان است که از بام کعبه معظمه آنرا نصب کرده اند و در کتابهایی که درباره اخبار مکه و تاریخ آنجا نوشته اند وصف این ناودان بطور مشروح آمده است (رجوع شود به تاریخ مکه تألیف ازرقی) و خاقانی هم گوید :

ای تشنه ابر رحمت چون من لب ناودان کعبه
جوید بتبرک آب دستت چون حاج ز ناودان کعبه^۱

۲۴- در صفحه ۶۵۴ مرقوم داشته اند که عزه نام معشوقه کثیر شاعر مشهور عرب متوفی در ۱۰۵ بکسر اول است در صورتیکه مطابق ضبط قاموس ولسان العرب بفتح اول بوده و کسی سراغ نداریم که نام معشوقه آن شاعر را بکسر اول ضبط

۱- رشگ بکسر اول و گاف فارسی بمعنی تخم شپش است .

۲- دیوان خاقانی چاپ عبدالرسولی ص ۴۱۲

کرده باشد و نیز در همان صفحه قید شده است که **عروه و عفره** نام عاشق و معشوق و هر دو بفتح اول است و حال آنکه در کتابها نام **عروه** را بضم اول نوشته اند (رجوع شود به اقرب الموارد و قاموس) و موردی را که از برهان قاطع نشان داده اند بنده محل آنرا با مراجعه بطبع آقای دکتر معین پیدا نکردم .

۲۵- در صفحه ۷۳۰ نوشته اند که شراع بضم اول بمعنی بادبان است در صورتیکه صحیح آن بکسر اول است (رجوع شود بالمنجد) .

۲۶- در صفحه ۷۳۱ نوشته اند که ذباب العین بضم ذال بمعنی مردمک چشم است و ظاهر اشاعر باقتضای ضرورت شعر بای آخر آن را حذف کرده و بجای آن ضمیر متصل مفرد مذکر غایب افزوده است فتوائی بدین وضوح و صراحت بسیار مستبعد است و اینجانب از کسانی که در باره این حاشیه و این اجتهاد استفسار کرده ام متفقاً اظهار تعجب و بلکه حیرت کرده اند من باب توضیح عرض می شود که این جمله یکی از امثال سائره عرب بوده و صحیح آن جمله بطوریکه در کتب امثال نقل کرده اند (**بَلِّغَ السَّيْلُ الزَّبِي**) است یعنی سیل به بلندیهای زمین رسید و شعرای فارسی زبان مکرراً این مثل را در اشعار و قصاید خود استعمال کرده اند انوری در یکی از قصاید خود گوید :

چه روی راه ترده قضی الامر فقم چه کشی نقش تخیل بلغ السیل زباه
مرحوم دهخدا در جلد اول امثال و حکم امثال و شواهد دیگری نیز برای این مثل نقل فرموده است و برای اینکه معنی مثل و محل استعمال آن بطور واضح معلوم شود عین عبارت المنجد را در اینجا نقل می کنیم (الزبی جمع زبیه وهی الرابیه لایعلوها الماء فاذا بلغها السیل کان جارفاً مجحفاً . یضرب لاما جاوز الحد وعند اشتداد الامر) با این توضیح که عرض شد اجتهاد آقای محجوب در مورد این مثل بسیار مستبعد بوده و موضوع ذباب العین و حذف حرف « ب » و آوردن ضمیر متصل و سایر مطالب بکلی منتفی است .

۲۷- در صفحه ۷۹۴ در مورد باقل نوشته‌اند که این شخص از ابلهان معروف عرب و حال آنکه باقل در ادبیات عرب به کمد زبانی معروف است نه ببلاغت و مثل مشهور (اَعْيَامِنِ بَاقِلٍ) ناظر بهمین مورد است و اینکه ابوالعلاء معری در قصیده لامیه خود باقل را در مقابل قس بن ساعده ایادی قرار داده است باز مؤید این مطلب است آنجا که گوید :

اذا وصف الطائي بالبخل مادر وعيتر قساً بالفهاة باقل

و چنانکه می‌دانیم قس بن ساعده در بلاغت ضرب المثل بوده و مثل (اَبْلَغُ مَنْ قَسِي) از امثال سائره عرب است با این توضیح دیگر جای تردیدی باقی نمی‌ماند که باقل از تهمت سفاهت و بلاغت بکلی منزّه و مبرا است .